

این کار معین شد سر فردریک گولد سمیت بود و او کفایت فوق العاده بخرج داد مشکلات زیادی را از بین برداشت زیرا در آن ایام حکومتی در غربی گوارد نبود که او بدان تکیه کند و بواسطه لیاقت او و معاونت ماژور لوفتسرحد بین ایران و بلوچستان معین گردیده و شاه نیز با آن موافقت کرد . بقیه دارد

انتقاد

تألیف محمد هاشم بن الشیخ المفید

کتاب ذخیر السفاهاه علی طب البلاهة

(۳)

فضه‌ند آهن. یعنی فضه خاتون شریک و رفیق آهن بود یعنی در زنجیر بود. یکی مس و شبهه و یعنی یکی از اهل شام در آن شب ماه مست بود. صفر ماه یعنی تاما صفر این است. شش مقوله عرض و بیان شد ولی بر فطن دانا وزیرک مخفی نیست که طحال از هیچیک این مقولات نیست (والحق ما قلناه اولاً امانه مرکب فانه ثبت بالاستقراء فاننا نقول کل مرکب طحال لیس بشیمی فالمرکب لیس بطحال) اما اینکه مرکب است از اشجار بحریه بطریق سالبه بانتفاء موضوع بیان کنیم و گوئیم (ان کان الطحال شجراً فالمرکب بری فالشجر مرکب لکنه لیس بشجر فهو طحال). اما اینکه مرکب است از حجر مقناطیس دائمافی وقت من الاوقات و المرکب لیس بحجر بالضرورة مالم یکن حجراً فلا شیئی من الضرورة بوقت من الاوقات و هر چند در تشریح لثه و طحال دقیقه فرو گذاشت نکردیم لکن لازم است که شکلی از تشریح بدن آدمی بر نماندیم و جمیع اعضاء و جوارح را واضح کنیم که خالی از فائده نخواهد بود و هی هذه :

چون از بیان تشریح و مرض فارغ شدیم بر سر معالجه آئیم بدانکه عرق القینه

از امراض مهلکه است و غالباً از فروردین ماه رومی عارض میشود ماده آن بلغم محترق از دم است و علاجش از قرار تجزیه اینست که چون آدمی را اندک کسالتی بهم رسد اولاً طیب حاذق باید از شفاء مریض مأیوس شود و آنرا مقدمه عرق القینه داند و فوراً از دست مریض فصد کند و بر اطراف قلب چندانکه تواند زلو اندازد پس از آن بحجامت پردازد تا هنگامی که خونی در بدن مریض نماند و احتیاج بستن رگ نباشد پس این ضماد را بکار برد . طباشیر کافور تریاک آب برک مید عرق نیلوفر شیرخشت بریده کاسنی شیرالاغ این اجزایا گوینده و باهم بیامیزند آنگاه یک اوقیه اسپرزه و یک چهارک اعاب خطمی بهم مخلوط کنند و بهرنحو که باشد مریض را بخوراند که بخت سفیداست و کار مریض تمام است و دیگر بمسهل احتیاج نیست . **فی النبض** بدانکه یکی از علامات مرض نبض است که تشخیص مرض و فساد غلبه دم را بدان توان داد و حکما مدار نبض را بر ادوار موسیقی نهاده اند و حرکات و سکونات آنرا با موسیقی تطبیق کرده اند هر چند علم موسیقی باجماع جمیع علماء حرامست و لکن چون شناخت نبض بسته بمعرفت موسیقی است ناچار شمه از آن بیان خواهیم کرد

اولاً در هر علم باید تعریف و فائده و موضوع آن علم بیان شود مانین چنین بیان کنیم ، اما تعریف موسیقی فهو كما قال ابن طائوس علم يعرف به احوال الكواكب من حيث الاعراب والبناء . قال الزمخشري وهذا التعريف غير جامع لدخول اسماء الاشارة فيه ايضا يعرف به احوال الكواكب كما قال يوحنا الاشارة كليب بالا كف الاصابع) وفي كلام الزمخشري نظر لانه يخرج من تولد من حيث الاعراب والبناء اما فائده موسیقی الاطلاع على المسائل الشرعيه والقواعد الدينيه فانه يستنبط بسبب هذا العلم ان الشارع حرم البيع واحل الربا مثلا كما قال عليه السلام انما البيع مثل الربا واحل الله البيع وحرم الربا مسئله اختلاف العلماء في الصلاة هل هي مكروهة ام محرمة

قال بعضهم انها حرام بدليل قوله تعالى لا تقربوا الصلاة وانتم سكارى فانه تعالى نهى صريحاً عنها والنهي الصريح اقوى دليل على الحرمة وبهذا يظهر ان الصلاة من المسكرات ايضاً وحرمة المسكرات منصوص وقال الآخرون ليس بحرام ولكنه متروك لقوله تعالى ان الصلاة كانت على المؤمنين كتاباً موقوتاً اي موقوفاً متروكاً والحق انها حرام مالم يؤكل شئى فى اثنائها خصوصاً ساهون كما قال ويل للمصلين الذين هم عن صلاتهم ساهون انتهى .

اما موضوع علم موسيقى فهو العدد وهو كم لا يقبل القسمة لافراضاً ولا وهماً و هو اما تام او غير تام والتام مالم يكن له كسر اصلاً كالاربعة فان لها ثالث وهو خمسة وتسع وهو سبعة واما غير التام وهو مالم يمكن تضعيفه كالاثنين فانه لا يضعف وبهذا يتضح لك ما اشتهر بين الناس من تضعيف ميوت الشطرنج . واين فقير بى بضاعت در پر کردن خانهای شطرنج قاعده سهل السكوتى تتبع کرده ام و در اين مختصر بيان آن نمايم .

اولاً - بدانکه خانهای شطرنج ۲۳ عدد است که از ضرب ۱۲ - ۱۰ حاصل گردد چنانکه از شکل شطرنج واضح گردد .
صورت شطرنج اين است

مثلاً در خانه اول که خانه فيل است ۴ گندم فرض کنيم چون بحرکت اسب بخانه دوم آمد در آنجا نصف شود ۳ گندم شود زیرا که پس از تضعيف عدد خانه هم بر آن افزوده شود آنکاه بخانه دوم بحرکت رخ که دو خانه راست است و پنج خانه کج از آنجا حرکت کند بخانه هفتم آید که خانه افشار است آنجا چون عدد خانه بر تضعيف بیفزائيم ۶ گندم آنرا ده من فرض کنيم و بر این قیاس افزوده تا باخرين خانه که خانه لکاته است آنجا توقف کنيم زیرا که آس درشدر است و جز با چهار صورت نتوان مات شد چون در آن خانه حساب گندم را کنيم چهار سیر شده

باشد که هر سیری سه منقول است و قس علی هذا .

چون از تعریف و فائده و موضوع علم موسیقی فارغ شدیم بیان آواز و اقدام آنرا نمائیم. بدانکه آواز صوتی است که از صماخ بیرون آید و متکیف کند هوارا بکیفیت حرارت و برودت. صوتی که از صماخ ایمن بیرون آید آنرا زیر خوانند و صوتی که از صماخ ایسر بیرون آید آنرا بم خوانند و منشأ این صوت از معدده است چون آوازه خواندن را شروع نمایند بخاری از معدده متصاعد شود و در امدای پیچیده و در آنجا نغمه حاصل شود پس بشریان ماساریقا آید و از آنجا بدماغ متصاعد شده از صماخ بیرون آید و این صوت بردو گونه است نغمات و تقمات. اما نغمات آنست که بر توالی اربع حرکات باشد چون نهیق غراب و هدیر حمار. و تقمات آنست که برخلاف این باشد. اما اقسام آوازهها. آواز بردو قسم است یکی معرفه کما قال سبحانه و تعالی و لتعرفنهم فی لحن القول. دوم نکره کما قال عز من قائل ان انکر الاصوات لصوت الحمیر. و هر یک از این بردو گونه است چرا که یامیان موضوع و محمول تباین صفتی است یا تباین عزلتی بنا بر اول یا صفت عین موصوف بود یا مباین باذات بنا بر ثانی یا عزات مادی است چون عزت واحد از اثنین یا فاعلی است چون عزت هیولی از صورت پس بنا بر این اقسام آوازهها منحصر بردو قسم شد اول رهاب دوم ماوراء النهر و سایر آوازهها بر این دواصل متفرعند و در این رساله این دواصل را بیان کنیم. اما چون در بیان آواز رهاب ناچاریم از ترتیب آلتی از آلات غنا که بآن آلت چنانچه باید تصور پرده و ابعاد شود و کاملترین آلات شپور است صورتی از شپور برنکاریم بعد از آن بیان آوازهها نمائیم صورت شپور در صفحه بعد ملاحظه شود:

بدانکه آوازه را از صوت سه جا نور اختراع کرده اند یکی صدای وزغ دوم

صدای کلاغ که به عربی کافرمان خوانند . سوم صورت سگ که بت ترکی اورا کند خوانند و صورت اینان را برنکاریم تامشبه نکرده .

و بحسب ترکیب و تالیف از اینها آوازهای گوناگون بیرون آید مگر در آوازه‌ها که در این اختلافت بعضی گویند از صدای شتر گندو اخذ کرده‌اند و بعضی گفته‌اند از صدای استخز و آب انبار اختراع شده قول ثانی اصح است بدلیل شعر شیت ابن ربیع .

چهار شعر

هر کس بجهان طالب چیزی باشد
من طالب جزر و مد آب انبارم
اما اصل این آواز از ۷ صدای وزغ و ۴ صدای کلب و سه صدای کلاغ بدینگونه: اول دست بر پرده سیم گذاشته دوبار بگوید وق آنکاه دوبار بگوید قار چون این ارکان را جمع کنند چنین شود قرقر وق وق قارقار و این آواز مناسب است بانماز خفتن و این فقیر غالباً دعای کمیل را باین لحن میخوانم . و در این زمان بعضی از ملاحده تصنیفی اختراع کرده‌اند و آن را تصنیف لال می‌گویند این آواز در آنجا نیک بکار است . و اما ماوراءالنهر وجه تسمیه این آواز آنست که هر گاه کسی از آن طرف رودخانه این آواز را شنود از صدای رودخانه فرق نتوان نهاد . این آواز مرکب است از سه شعبه و چهار پرده . شعبات اینست :

اول - نوروز خاصه . دوم - دوگاه . سوم - عذال و پرده‌های چهارگانه اینست اول بعد طنینی . دوم موسیقار . سوم خود کابل . چهارم مثنای مسدس . پس چون آغاز این آواز نمایند اول انگشتری را بر فرس المثنی گذاشته چهار بار بر تار اوسط که آن را زیر افکن کوچک گویند مضراب را آشنا آنکاه انگشت بر بعد ذی الکل گذارند و مضراب بر تار عشیرا زنند بر این گونه هفت بار تکرار تا یک دوره تمام شود و صورت ادوار آواز در صفحه بعد نگاشته شود .

چون بالضرورة در این مختصر نبندی از علم موسیقی بیان شد لهذا بجهت

کفاره این گناه مسأله چند از فقه بیان کنم . مسئله فی الصلاة عامای اسلامیة در صلاة اختلاف کرده اند هل هو حرام ام مکروهة بعضی گفته اند حرامست زیرا که آیه شریفه نص صریح بر نهی است و از د تعالی جز از حرام نهی نفرماید . قال سبحانه و تعالی لاتقربوا الصلوة و انتم سكارى و او و او قسم است یعنی نزدیک مشوید نماز را شمارا بمستی قسم می دهیم . و بعضی دیگر نماز را مکروهه شمرده اند زیرا که خدای تعالی در جای دیگر بطریق کنایه مذمت از نماز فرموده حیث قال فویل للمصلین الذین هم عن صلاتهم ساهون . یعنی وای بر نماز گذارندگان و آن کسان که در نماز ساهون بخورند . قولی ضعیف نیز هست که نماز جماعت جایز است لکن فرادی بالاجماع حرامست و خدای تعالی آنرا از منکرات شمرده و فرموده ان الصلاة تنهى عن الفحشاء والمنکر . بعضی معنی چنین کرده اند که نماز فرادی از فحشاء و منکر است و لکن محققى گفته که معنی چنین است که نماز تنها از فحش بدتر است و جمعی دیگر گفته اند که نماز در اوائل اسلام جایز بود بعد از مدتی موقوف شد بدلیل آیه شریفه ان الصلاة كانت على المؤمنین کتاباً موقوتاً ای موقوفاً . اما شرط نماز یکی طهارتست بعضی در طهارت گفته اند که باید چهار آفتابه بزرگ در آریز برده همه را بکار برند بعضی قائل بیک کر آب می باشند و اما نزد حقیر اینست که آنقدر بشویند که سداى مس از موضع معتاد بر آید و احوط اینست که اولاً قدری بشویند و بعد از آن باسنگ خاره بسایند آنگاه با خاک آجر یا رمل بمالند آنگاه بطوریکه گفته شد شستشو کنند تا اینقدر سخن در طهارت و مسائل فقه کافی است .

فهرست حال خود

وقتی از اوقات شدت فقر و کمال عسرت مقتضی شد که عریضه بدر بار معدلت مدار معدلت آثار حضرت ظل الهی روح العالمین فداه عرض کنم نسخه فهرست را در این نامه بر نگارم که کمال فضل و بلاغت من خوانندگان را معلوم شود .

صورت فهرست

عرضه داشت کمترین بندگان و بدترین مردگان و زندگان ، حاسد علما ،
 فاسد قدما کاسد مساجد یادگار و والد ماجد ، عمدة العلماء فضلة الفضلا مصل المؤمنین
 مصل المسلمین صاحب ریش سفید هاشم بن المفید حرسه الله عن غفرانه و تعمده
 بلهبات نیرانه . آنکه این داعی از زمان صباوت و سادگی تا اوان غباوت و افتادگی
 پیوسته بتحصیل علوم میلی بغایت داشتیم و دقیقه از عمر خود مهمل نگذاشتیم و با
 سعی جمیل در زمانی قلیل علوم بسیار بیاموختیم و خزائن هنر بیندوختیم چنانچه
 در سن بیست سالگی بعون الله تعالی تمام هجری را از حفظ کردم و در این مرحله از
 اطفال دبستان بلکه از اغیال شبستان گوی سبقت بر بودم آنکاه علوم دیگر برداختم
 پس سالها زحمت کشیدیم تا از صرف حرفی نیافتیم بسوی نحو شتافتیم چندی در
 خدمت قطب الاقطاب نصیر مؤمن خان رنج بیهوده بردم تا جمیع مطالب نحو
 از خاطر محو شد منطق را در خدمت ابوالبهائم قائد زکی دشتیانی بورزیدم و
 تفهیمیمدم . و در علم معانی تشریح الافلاک شیخ چنکیز را در خدمت فخر المدققین
 و ذخر المدققین جمال بهارلو خواندم . یک دوره اصول خارج را در خدمت
 شیخ الاسلام کمارج ولیخان ممسنی حاضر شدم . فقه استدلالی را از مصاحبت ابوالمعالی
 حق نظر ارمنی تکمیل دادم . علم مویقی را از منصور دوائیقی فرا گرفتیم . کتاب
 مجسطی را در خدمت زالخان خشتی مباحثه کردم . شرح لمعه را از بابوز مسقط
 اصغانمودم . کشکول حمدالله مستوفی را در خدمت آقاییورقلی رامجردی خواندم
 تا طبیی حاذق شدم . هرا کلاس شیخ اشکبوس را در خدمت حسین خان سکیچران
 دیدم تا در علم ریاضی از استادان ماضی گذراندم . جفر را در خدمت ضابط خفر
 آموختیم . و ادب را از حاجی بسطام عرب فرا گرفتیم . از علم سلوک مغلوب شدم
 و در علم کرپکرماندم . در علم اخلاق از زمره فساق شدم . و در علم حکمت

اشراق از اهل رستاق محسوب شدم تا اینکه بعون الله در هر فنی يك فن و در هر انجمنی سنك يكمن . بشعر و شاعری پرداختم در این فن نشر کتابها ساختم و دیوانها انباشتم سالیان دراز بود که اشعار من مهمل و سخنانم لاینحل مانده بود هیچکس را مایه نبود که عقده از گارم گشاید و شرحی بر اشعارم نماید تا اینکه داعی دلتنگ میرزا فرهنگ قدم حرأت پیش گذاشته و همت بر آن گذاشته که سخنان مرا شرح نماید. تا عاوم مکتومه و اسرار مکنونه که در این اشعار بودیعت گذاشتم بر مردم آشکار شود . و این زمان او نیز از پریشانی روزگار ملول گشته و در زاویه خمبول نشسته - در سرای فرو بسته از خروج و دخول - هم مکرالطاف شاهانه و مراحم خسروانه شامل حال وی شود که دیگر بار بر سر کار آید و باقی سخنان مرا شرح نماید پیوسته روزگار عمر و دولت پادشاه اسلامیان پناه در ازدیاد و در بخت و دولت بر روی مبارکش باز. دولتش فزاینده باد و عمرش پاینده اختر بختش فروزنده و بیکر خصمش سوزنده آمین یا رب العالمین -

وقتی برادر سرورم امام جمعه را عزم ملاقات یکی از حکام یعنی یکی از شاهزادگان عظام بود مرا نیز میل همراهی ایشان بود و آن مرحوم در بردن من اکراهی داشت من این قصیده را گفتم و باین واسطه در خدمت آن مرحوم ملاقات ایشان اتفاق افتاد و آنجناب را نیز از کمالات من آگاهی بهم رسید شعری چند از آن قصیده در این رساله برنکارم .

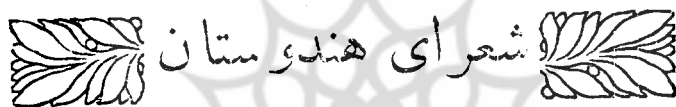
اگر روی سوی شهزاده فلک خرگاه مرا برای رضای خدا ببر همراه
قسم بجان تو کنز هر کجا حدیث رود جواب گویم باعون بخت و لطف اله
اگر ز طب و ریاضی سخن پیش آید سبکتکین ز تلامید من سزد بالله
تکړك در درجه هفتم است یابس و حار از آن مبرد نطقی است نزد سنجرشاه
دوای صرع خطائی بخور مقناطیس علاج دق دباغی ضماد پشم کلاه

سنان بن انس و شافعی دو معجوتند یکی مقوی امعا یکی منقی باه
 دوی فالج غبی و سل شطرالغب بود جوارش خوک و اماله روباه
 مرا بمنطق خارج اگر چه میلی نیست ولی جواب بگویم زهر چه پرسد شاه
 چهل مربع ششصد بود بشکل عروس چنانچه سیزده باشد مجدر پنجاه
 سه خط خارج مرکز بشور روس است دو جوزهی بولندیز یک افق بهراه
 ز شرح لعمه که متنش تمام حفظ من است اگر رود سخنی کار ضایع است و تباہ
 چرا که علم (اگر) سخت مشکل است و کسی مسائش نتواند بذهن داشت نگاه
 دو چیز رافع ماضی است جوزهی و زحل دو فعل جازم حرفست کنجد و نانخواه
 مرا معلم اول جناب کیکاوس بخواب گفت مؤرخ توئی بذات الله
 ز حال مردم گیتی ز اول آدم زمن پرس که از جمله سازمت آگاه
 پیمبران خدا سی و نه نفر بودند زهر یکی بجهان قصه هاست در افواه
 نزول مائده از بهر عاد بن شداد حدیث کیو پیمبر که اوفتاد بچاه
 حکایت زره اوریسای بن باقیس بر آسمان شدن رستم ذبیح الله
 سطح کاهن و اردیبهشت ماه قدیم دو خواهرند بزاده ز یک پدر همراه
 سبکتکین زن سودابه نوکر زال است صفیه شوهر گودرز و عم صغرلشاه
 جنید اول سلجوقیان و آخرشان گورنل است که از دین خضر شد کمراه
 در آن سفر که کیومرث شد بجنک گراز زرشک پطر سپهد فکنندش اندر چاه
 و این قصیده است مشتمل بر انواع فنون و محتوی بر اقسام علوم اما
 در این مختصر بیش از این ننکاشتیم که گنجایش بیش از این ندارد .

وقتی بر اقتضای شباب و استدعای احباب رساله بر طریق هزل و مزاج
 نکاشته مسوده آن را نزد احباب بیادگار گذاشتم اکنون که اندک اندک روزگار
 خمبول است و کوب عمر را زمان انحطاط وافول بانهایت ملات و افسردگی

و غایت کسالت و پژمردگی مأمور بودم که نسخه آن اباطیل را بردارم و بحضرتی رفیع سپارم هر چند ناهی شمیم عیب گفتی و عقل پیرم بآغوش دل فروخواندی که اطرباً و انت قنبری والدهر بالانسان دوازی دست از نکارش این اوراق برداشتم و حسب الامر مسوده آنرا برنکاشتم امید که در نزد خداوندان خود جرمم معفو شود و عذرم مقبول اوفتد و اینگونه سخنان را ارباب دانش دلیل بر لثامت طبع و سخاوت رأی و کثرت هزل و قلت عقل نویسنده نگیرند و مسود این اوراق را مورد طعن و دق نسازند و مستحق ضرب و شتم ندانند که مأمور بودم و معذور و العذر عند کرام الناس مقبول .

بتاریخ شب یکشنبه ۱۴ محرم ۱۳۰۵



شعراى هندوستان

عارف دهلوی

طوبی نه گشت سایه سرو بلند تو شان خداست خاطر نخوت پسند تو
 در بند خویشتن دل عالم نداشتی بودی اگر نه زلف درازت کمند تو
 ای غم چه دلبری که بدل نیز جای تست خوش باش صد هزار تمنا سپند تو
 گوید مرا ز طعنه بی مهریت چه سود ما با خیر تریم ز حال نژند تو
 آخر چه حیرتست گرفتم اگر براه تار نظر نه بود عنان سمند تو
 هر طعنه تو هست مرا تلح تر ز مرک زهر است و زهر آن زلب نوشند تو
 کوتاه باد عمر شب هجر عاشقان نازد که همسراست بزلف بلند تو

دیشب که آن نلار در آغوش غیر بود

عارف بکوچه گفت دل دردمند تو